

شکوه پیمان

زندگی، اندیشه و گزیده شعر ناصر خسرو

دکتر حسن حیدرزاده سردرود

سرشناسه	حیدرزاده سردرود، حسن، ۱۳۵۹ -
عنوان و نام پدیدآور	شکوه یمگان: زندگی، اندیشه و گزیده شعر ناصر خسرو / حسن حیدرزاده سردرود.
مشخصات نشر	تیریز: اختر، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	ص. ۳۷۶.
شابک	۹۷۸-۹۶۴-۵۱۷-۸۱۵-۲ :
وضعیت فهرست نویسی	فیپا
یادداشت	کتابنامه.
موضوع	ناصر خسرو، ۳۹۴ - ۴۸۱ ق. — سرگذشتنامه
موضوع	ناصر خسرو، ۳۹۴ - ۴۸۱ ق. — نقد و تفسیر
موضوع	شعر فارسی — قرن ۵ ق. — تاریخ و نقد
موضوع	Persian poetry -- 11 th century -- History and criticism :
شناسه افزوده	کریمی: سعید، ویراستار، ۱۳۵۸ -
رده بندی دکره	۱۳۹۵ ش ۸ ح / PIR۴۷۷۳
رده بندی دیویی	۸۱۵ / ۲
شماره کتابشناسی	۳۰۶۰۵۲



شکوه یمگان (زندگی، اندیشه و گزیده شعر ناصر خسرو)

دکتر حسن حیدرزاده سردرود

ویراستار: دکتر سعید کریمی

تایپ، صفحه آرایی و طرح جلد: آزاد مهوروند

چاپ اول ۱۳۹۵ / ۳۷۶ صفحه / قطع وزیری / ۱۰۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۱۷-۸۱۵-۲

مركز فروش: تبریز- اول خیابان طالقانی، روبروی مصلى، نشر اختر

تلفن: ۰۹۱۴۱۱۶۶۸۹۷ و ۰۴۱-۳۵۵۵۵۳۹۳

قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان



فهرست مطالب

۷	مقدمه
۷	چرا ناصر خسرو دوست دارم؟
۱۰	چرا درباره ناصر خسرو می نویسم؟
۱۰	شناخت ناصر خسرو به چه درد من می خورد؟
۱۲	و اما درباره کتاب
۱۳	فصل اول
۱۵	زندگی و آثار ناصر خسرو
۱۵	بخش ۱. زندگینامه ناصر خسرو
۱۵	۱. مروری کوتاه بر تاریخ دوره زندگی شاعر / دوره غزلی (سلجوقی)
۲۲	۲. نام و کنیه و لقب و تخلص شاعر و خاندان او
۲۴	۳. مولد و منشأ ناصر خسرو
۲۶	۴. دوره کودکی و تحصیلات
۲۷	۵. دوره جوانی و شغل دیوانی شاعر و حضور در دربار غزنوی و سلجوقی
۳۱	۶. آشنفتگی ذهن و روان شاعر و پرس و جو
۳۲	۷. رؤیای مشهور و تغییر مسیر زندگی
۳۹	۸. سفر هفت ساله
۳۹	۹. حضور در مصر و دربار خلیفه فاطمی
۴۱	۱۰. ناصر خسرو حجت
۴۲	۱۱. بازگشت از مصر و تبلیغ آیین اسماعیلیه و تبعات آن
۴۴	۱۲. دوره زندگی مخفیانه و آوارگی

۴۵	۱۳. دوره اقامت در دره یمگان بدخشان
۴۵	۱۴. یاران شاعر در دوره تبعید و فعالیت‌های او
۴۸	۱۵. وفات شاعر بعد از بیست - سی سال غربت و تنهایی و مزار او
۴۹	۱۶. فرقه ناصریه
۵۰	بخش ۲. آثار ناصر خسرو
۵۱	الف) آثار مثنوی
۵۳	۱. جامع الحکمتین
۵۴	۲. خوان الاخران
۵۴	۳. روشنی نامه (نثر)
۵۵	۴. زاد السافریین و المسافر
۵۶	۵. گشایش رهایش
۵۶	۶. وجه دین
۵۸	۷. سفرنامه
۵۹	- سبک آثار مثنوی ناصر خسرو
۶۰	ب) آثار منظوم
۶۰	۱. روشنی نامه و سعادت نامه
۶۱	۲. دیوان
۶۴	- سبک شعر ناصر خسرو
۶۹	بخش ۳. ناصر خسرو در کلام استادان (یگانگی ناصر خسرو)
۷۶	فصل دوم
۷۷	ناصر خسرو و اسماعیلیه
۷۷	بخش ۱
۷۷	مروری کوتاه بر تاریخ نهضت اسماعیلیه
۷۸	- آغاز نهضت اسماعیلیه
۸۱	- تشکیل حکومت فاطمی در آغاز قرن چهارم در شمال آفریقا
۸۳	- المستنصر بالله خلیفه معاصر فاطمی ناصر خسرو
۸۶	بخش ۲

۸۶		مروری کوتاه بر تاریخ نهضت اسماعیلیه در ایران و خراسان
۹۰		- جایگاه ناصر خسرو در نهضت اسماعیلیه خراسان
۹۰		بخش ۳
۹۰		بازتاب معارف اسماعیلی در دیوان ناصر خسرو
۹۱		۱. جهان شناسی و انسان شناسی اسماعیلیه
۹۴		۲. توحید
۹۶		۳. ابداع
۹۶		۴. عقل و نفس
۹۸		۵. زمان دوری و نبوت و امامت
۹۹		۶. تنزیل و تأویل (ظاهر و باطن)
۱۰۱		۷. حشر و نشر و بهشت دوزخ
۱۰۲		۸. سلسله مراتب دعوت اسماعیلی
۱۰۳		۹. جبر و اختیار
۱۰۵		فصل سوم
۱۰۵		گزیده قصائد ناصر خسرو و شرح آن‌ها
۱۰۷		۱. آزرده کرد کزدم غربت جگر مرا
۱۰۹		شرح قصیده ۱
۱۲۹		۲. سلام کن ز من ای باد، مر خراسان را
۱۳۲		شرح قصیده ۲
۱۴۹		۳. نکوهش مکن چرخ نیلوفری را
۱۵۱		شرح قصیده ۳
۱۶۵		چند قطعه (۴) چون تیغ به دست آری مردم نتوان کشت
۱۶۶		شرح چند قطعه (۴)
۱۶۹		۵. ای خواننده کتاب زند و یازند
۱۷۱		شرح قصیده ۵
۱۸۱		۶. چند گویی که چو ایام بهار آید
۱۸۳		شرح قصیده ۶

۱۹۷	قصیده ۷. بر کُن ز خواب غفلت پورا سر.....
۲۰۰	شرح قصیده ۷.....
۲۲۱	قصیده ۸. ای خواننده بسی علم و جهان گشته سراسر.....
۲۲۷	شرح قصیده ۸.....
۲۵۱	قصیده ۹. چون گشت جهان را دگر احوالِ عیانیش؟.....
۲۵۳	شرح قصیده ۹.....
۲۶۷	قصیده ۱۰. گر مستمند و با دل غمگینم.....
۲۷۰	شرح قصیده ۱۰.....
۲۸۹	قصیده ۱۱. پانزده سال برآمد که به یُمگانم.....
۲۹۲	شرح قصیده ۱۱.....
۳۱۱	قصیده ۱۲. اگر تویی خوش سالار و میرم.....
۳۱۳	شرح قصیده ۱۲.....
۳۲۳	قصیده ۱۳. ای ستمگر فلک ای غواهِ آهرمن.....
۳۲۵	شرح قصیده ۱۳.....
۳۳۹	قصیده ۱۴. دیر بماندم در این سرای کهن من.....
۳۴۱	شرح قصیده ۱۴.....
۳۵۳	قصیده ۱۵. بگذر ای باد دل افروزِ خراسانی.....
۳۵۶	شرح قصیده ۱۵.....
۳۶۶	فهرست منابع.....

مقدمه

چرا ناصر خسرو را دوست دارم؟

وقتی سرخس با آب و تاب فراوان از زندگی و شعر ناصر خسرو سخن می‌گویم؛ وقتی قصائد او را با شور و هیجان می‌خوانم؛ وقتی در بین دوستان و یا در میان دانشجویان از یگانگی و ممتازی جایگاهش در ادبیات فارسی و تاریخ اندیشه ایران حرف می‌زنم؛ وقتی از برخی عقائد و سلاطین و اندیشه‌های تاریخی و دینی خارج از عرف معمول ادبیات است، مثال می‌آورم، صورت مخاطبم شکلی به خود می‌برد که در آن تعجب و انکار، و تا حدود زیادی سرزنش و ملامت مستتر است. بعضی‌ها تحمل نمی‌کنند و ستقیم اعتراض می‌کنند که از بین این همه شاعر خوش فکر شیرین سخن رفتی و چرا این را برگزیدی! شاعری را انتخاب کردی که هم واژگانش دشوار است هم وزن اشعارش سنگین، و هم افکار و مضامین شعرش تکراری و کسل کننده و [در برخی موارد] غیر قابل دفاع! این چه شاعری است که یک بار از عشق و عاشقی سخن نگفته؟! از شمع و شراب و شاهد و شیرینی، هیچ صحبت نکرد است! متعصب و متحجر است و کسی را غیر از خودش و مسلک خودش، قبول ندارد! مکرر در مکرر به منتقدان و مخالفان خودش بد و بیراه می‌گوید و دشنام‌های فراوان مانند «خر» و «تور» و «نار عوام مردم می‌کند! سبکش هم که افتضاح است! همه‌ش تکرار پند و نصیحت!

در نگاه نخستین و شاید از منظر برخی خوانندگان کتاب حاضر نیز این سوال‌ها و تشکیک‌ها درست باشد. اما بنده ابتدا می‌خواهم به سابقه علاقه خود به این شاعر اشاره کنم و بعد حتی الامکان به برخی از تشکیک‌ها پاسخ گویم.

در دوره مدرسه (دبیرستان)، قصیده‌ای از ناصر خسرو برای کتاب متون ادبی انتخاب کرده بودند با مطلع:

چون گشت جهان را دگر احوال عیانیش زیرا که بگسترد خزان راز نهایش
یادم هست این قصیده را با شوق و همزاد پنداری با خودم زمزمه می‌کردم مخصوصاً این ابیات را:

کهار که چون رزمه بزاز بُد، اکنون گسر بنگری از کلبه نذاف ندانیش
بی‌باد جهد سرد ز گه لاجرم اکنون چون پیر که یاد آید از ایام جوانیش

در دوره کارشناسی این بخت و اقبال، و توفیق را داشتم که در دانشگاه تبریز، واحد درسی قصائد ناصر خسرو را در محضر استاد بزرگ روانشاد بهمن سرکاراتی بگذرانم. آن نادره زمانه بزرگوار با آن قیافه عبوس و اخموش، با آن هیکل تنومند و استوارش، با آن لحن فخیم و حماسی‌اش، با آن سبک آهنگش - که در ظاهر تکبر و تبختر می‌نمود-، و با آن عصبانیت و دشنام‌های بی‌پروایش، برای نویسنده ناصر خسرو متجسد و متجسم بود. هنوز هم بعد از سال‌های سال، لحن خشن و دژم‌گونه و یأس‌آلودش که قصیده

ای ستمگر فلک ای خواهر آسمان! چون نگویی که چه افتاد تو را با من؟! را می‌خواند، در گوش هوشم طنین انداز است! در همین دوره کارشناسی بود که یک نسخه چاپی غیر معتبر دیوان ناصر را از دستفروشی‌ها خریدم و گاه شب‌ها تا دیر وقت آن را می‌خواندم و از قصیده‌ای به قصیده دیگر می‌رفتم. این خواندن (با هدف علمی و نمره‌ای) چنان برای ذائقه‌ام لذت‌بخش و شیرین بود که گاه حتی احساس می‌کردم مانم شیرین شده است مثل اینکه آب‌نباتی، شکلاتی، قندی زیر زبانم گذاشته باشم! (باز وقتی به این خاطره را برای دوستان نقل می‌کنم با تعجب نگاهم می‌کنند و در صحت ذوق و سلیقه‌ام شک می‌کنند!).

این از سابقه دوستی من و ناصر خسرو! و اما دوباره برگردیم سراغ سوال: چرا ناصر خسرو را دوست دارم؟

آدمی هر چند اگر بخواهد منتقدان و ملامت‌گزارانش را توجیه یا اقناع کند، می‌تواند چندین دلیل علمی و شبه‌علمی و خیالی برای رفتار و عواطفش بتراند، اما واقعیت این است که بحث از علت و چرایی «دوست داشتن» به این سادگی نیست. او در بسیاری موارد چیزهایی را دوست

می‌دارد و به آن‌ها عشق می‌ورزد که چندان دلیل منطقی محکمی برای آن ندارد و آنچه را علت و دلیل می‌پندارد، شاید چیزی غیر از دلیل‌تراشی نباشد! (و البته برخی محبت‌ها دلایل عام یا خاص روان‌شناختی دارند که روان‌شناسان قهار مثل فروید و یونگ شاید از عهده تحلیل و تأویل آن برآیند!) باری، بنده گمان می‌کنم ناصر خسرو را دوست دارم چون در کلامش - با همه خشونت و تعصیش - صمیمت و صداقت هست. ناصر خسرو عقیده‌اش را بدون محاسبه حب و بغض مخاطب، و بدون در نظر گرفتن تبعات آن (اعم از رجم و لعن و ...) بیان می‌کند؛ و آنچه را بیان می‌کند، زندگی می‌کند. او دعوت به آزادی و آزادگی می‌نماید و خود همان آزادی و آزادگی را می‌ورزد! در تاریخ و ادبیات و جامعه ما خیلی‌ها خیلی سخنان خیلی زیبا می‌درایند ولی امان از وی! نتارا! ناصر خسرو اگر سخنی می‌گوید که برای انسان قرن بیست و یکمی ناخراشیده و توجیه‌ناپذیر است، آن را از بن جان می‌گوید و سی سال به تبع آن، آوارگی و تبعید به جان می‌خورد؛ نه مثلاً کسانی است که صبح بادمجان را مدح کند و ظهر آن را قذح نماید؛ نه مثل کسانی است که بر اثر وزن بادمجای سیاه، صبح زنده باد مصدق بگوید، عصر مرده باد!

ناصر خسرو را دوست دارم چون در این کلامش، حس عمیق تنهایی و غربت وجود دارد؛ تنهایی و غربتی که مخصوصاً در زندگی ما قرن همه مبتلای آن هستند:

هیچ کس هم صحبت تنهایی یک مرد نیست
چنان من با خیابان‌ها چه فرقی می‌کند
وقتی اشعاری از ناصر را می‌خوانم که در آن مضمون غربت غلبه دارد، شدیداً با او همزاد-
پنداری می‌کنم. گاهی وقتی به کوه و دره می‌روم، اشعاری از او را که در توصیف تنهایی‌اش در
کوهستان‌هاست زمزمه می‌کنم:

عاقلان را در جهان جایی نماند
جز مگر کاند که در شامخات
گاه وقتی به بیلاق‌های دامنه کوه سهند می‌روم و از دره‌ها و تپه‌های نامگیر و کولاکی رد
می‌شوم، مسیر دره یمگان و روستاهای آن را تجسم و تصور می‌کنم و مردی که با تنی چند از
یاران بر اسبی سوار از روستایی به روستایی بالاتر فرار می‌کند و اوباش و رنودی که دشنامش
می‌دهند و سنگش می‌زنند!

آرزویم این است که بتوانم بدخشان و یمگان را ببینم البته نه دیدنی توریست‌وار و دو -
سه روزه؛ دیدنی که بتوانم تجربه زیسته ناصر خسرو را دریابم مخصوصاً اکنون که باز دشمنان

ناصر خسرو در آن نواحی (یمگان و بدخشان) تسلط دارند و هر از گاهی بیم تخریب مزار او توسط طالبان به گوش می‌رسد! در این شرایط بهتر می‌توان درد و رنج مبارزی مذهبی، و رهبر سیاسی اقلیت گرفتار در آزار و محاصره و تعقیب و گریز و لعن و نفرین و تکفیر اکثریت حاکم را بازسازی نمود.

بگذاریم.

چرا درباره ناصر خسرو می‌نویسم؟

شاید به قول مولانا «عشق خواهد کاین سخن بیرون بود». طبیعتاً هر کس، کسی یا امری را دوست می‌دارد، می‌خواهد درباره آن بگوید و بشنود و بنویسد. من هم دوست دارم درباره ناصر خسرو بنویسم و بخوانم. گاه دکلمه برخی اشعار او را در ماشین یا از گوشی موبایلم گوش می‌دهم؛ گاهی خودم قصایدی را دکلمه کرده، ضبط می‌کنم؛ گاه در فضای مجازی دنبال اشخاصی با محوریت بدخشان و منطقه یمگان و حتی روستای حضرت سعید - که مزارش در آن قرار دارد- می‌گردم. بتوانم اطلاعاتی از جایگاه بود و باش ناصر به دست بیارم؛ گاهی با نرم افزار گوگل ارث (google earth) روی منطقه شرقی افغانستان زوم کرده و سعی می‌کنم وضعیت ناهمواری‌ها و پستی و بلندی‌ها، توپوگرافی دره یمگان و ارتفاع کوه‌های آن را در خیال خود دریابم. و از این قماش دیوانه‌بازی‌ها! فراوان! چرا؟ چون ناصر خسرو را دوست دارم؛ و شاید همین امر، یکی از وجوه تمایز این کتاب، یا دیگر کتاب‌هایی از این دست باشد؛ چرا که کسی آن را نوشته که بیشتر از همه شاعران، ناصر خسرو را دوست دارد و از بن جان نیز دوست دارد، نه کسی که هدفش صرفاً نوشتن کتابی است و کسی یا نانی یا امتیازی!

شناخت ناصر خسرو به چه دردمان می‌خورد؟

در این اوضاع اسفناک بازار کتاب، که باید سعی در فشرده‌گویی نمود و از تعداد صفحات کتاب - ولو یکی دو صفحه - کاست؛ در این شرایط اسفبار، که باز خود ناشی از شرایط اسفبارتر جامعه است که به علم و حکمت واقعی نمی‌نهد؛ در چنین موقعیتی که به قول حضرت مولانا، «یک دهان خواهی به پهنای فلک» تا درباره آن سخن گویم، اما افسوس مجال کجاست؟ به قول قیصر شعر معاصر:

گفتی غزل بگو، چه بگویم؟ مجال کجاست؟ شیرین من، برای غزل شور و حال کجاست؟

در چنین اوضاعی چرا باید درباره ناصر خسرو کتاب نوشت؟ اصلاً شناختن و دانستن ناصر خسرو به چه درد ما و جامعه می‌خورد؟ در جهانی که علم و فناوری به جایی رسیده که در مریخ، پایگاه فضایی می‌سازند تا از آنجا ماهواره‌هایی به آن کرانه‌های دورتر کیهان بفرستند؛ در جهانی که کوه آلپ را ۵۷ کیلومتر می‌شکافند تا بین دو کشور تونل بکنند، نوشتن از ناصر خسرو چه توجیهی دارد؟ جواب این پرسش سهل ممتنع است؛ یعنی هم آسان است هم سخت است! این سؤال و تشکیک در بُعد کلانش این چنین قابل طرح است که اصلاً ادبیات به چه درد جامعه می‌خورد؟ و باز جوابش هم چنان که گفتیم نه در یکی دو صفحه، حتی در یکی دو کتاب هم نمی‌گنجد ظاهراً برای کسی که فقط و فقط غرق در سیمان و آهن و بورس، و احتساب تفاوت نرخ سود و بهره سپرده شانزده ماهه با هیجده ماهه است، پرداختن به ناصر خسرو به طور خاص، و هنر و ادبیات به طور عام، هیچ توجیه منطقی ندارد اما برای کسی که چشم انداز خیالش اندک فرات از - به قول شاملو - دو سوی زوده‌اش می‌رسد، وضع مقداری فرق می‌کند. شناخت ناصر خسرو، دیوانش مهم است چون دیوان ناصر خسرو آینه بخشی از تاریخ، جامعه و فرهنگ ادب است آن هم نه ایران باستان، بلکه ایران حال حاضر قرن بیست و یکمی! ناصر خسرو منتقدی سیاسی، اجتماعی، دینی و اجتماعی است و انتقادهایش تا حدود زیادی بعد از هزار سال درباره ایران امروزی بسیار سرزمین‌های دیگر نیز ساری و جاری است. او از رشوه‌گیری می‌گوید؛^۱ او از غلبه اوباش و عوام‌سی‌نالد؛ او از ریبای متظاهران به مذهب پرده برمی‌دارد؛ او از ریخت و پاش بیت‌المال و نالیدن گلابه دارد؛^۲ او از میهن‌دوستی، و تأسف از غلبه بیگانگان می‌سراید؛ کدام یک از این موضوعات که به است و به کارمان نمی‌آید. در بُعدی دیگر، شناخت و نقد رفتار عملی خود ناصر خسرو، نقص و درنگم اندیشی‌اش، عصبانیت و بد زبانی‌اش، نشناختن واقعیت کف جامعه و ایده‌آل‌گرایی‌اش، به سبب شناسی

۱. مثلاً وی در وصف فضات فاسد گوید:

از بهر فضا خواستن و خوردن و شوت

فته همگان بر کتب بیع و شراعت

شوت بخورند آنکه رخصت پادشاهت

نه اهل فضا ند بل از اهل فضا ند (ص ۲۴۸)

۲. مثلاً وی درباره حیف و میل بیت‌المال در راه خوشباشی و مطرب، و نابرابری فقیر و ثروتمند چنین می‌سراید:

خوش بختی بر سرود مطرب و آواز رود

و توانی دانش یزیدت مکتون کنی

ور به درویشی زکات داد باید یک درم

طبع را از ناخوشی چون مار و مازیدون کی (ص ۲۵)

رفتار ایرانیان و مخصوصاً اقتضای مرجع فواید فراوانی دارد. نوشتن ده- بیست کتاب و چند صد مقاله درباره چنین شخصیتی برجسته و ممتاز، نباید زیاد تلقی شود؛ در شرایطی که برای شناخت برخی شاعران اروپایی چندین دیارتمان تشکیل شده است. باز از سویی دیگر، باید در نظر داشت که تمدن بشر کلاً، و شناخت یک شاعر جزئاً، پله پله و خشت به خشت بالا می‌رود و آن‌گاه بنایی عظیم ساخته می‌شود. اگر از هر مقاله‌ای، جمله‌ای تازه؛ و از هر کتابی، مطالبی تازه و نو درباره ناصرخسرو استخراج شود، آن‌گاه بنای باشکوه ناصرخسرو شناسی در پلانی درست شکل خواهد گرفت. نویسنده کتاب حاضر نیز ادعا ندارد که آفاق ناصرخسرو شناسی را در برده باشد. اما امید آن را دارد که با طرح موضوعات جدید و یا تکرار و تأکید برخی موضوعات فراموش شده، سهم مناسبی در شناخت این یگانه فرهنگ و تمدن ایرانی و اسلامی و بشری داشته باشد.

... و اما درباره کتاب

در این کتاب، به زبانی و اندیشه، و شرح نمونه‌ای چند از اشعار ناصرخسرو پرداخته‌ایم. نویسنده تلاش کرده از اکثر تحقیقات ناصرخسرو شناسی استفاده نماید و صرفاً گزارشگر تأملات و تعمقات، و گاه تخیلات و توهمات نباشد. در فصل اول به زندگینامه شاعر پرداخته‌ایم و سعی نموده‌ایم که زندگی او را در کنار حوادث مهم آن دوره تبیین نماییم چرا که همین حوادث، در شکل‌گیری شخصیت ناصرخسرو مؤثر بوده‌اند. در فصل دوم این‌که این حوادث در دیوان او بازتاب دارد. بدون شناخت این حوادث تاریخی، شناخت صحیحی از اشارات دیوان ناصرخسرو نمی‌توان داشت. در این بخش کتاب، گاه بیش از حد متعارف و نقل آرای محققان ادبی پیرامون برخی مباحث پرداخته‌ایم. این امر بدان سبب است تا خواننده علاوه بر به طور ملموس متوجه شود که چه تفاوت نظرهایی ممکن است درباره موضوعات بین محققان وجود داشته باشد. در فصل دوم مذهب اسماعیلیه و عقاید مهم آن را تبیین نموده‌ایم چرا که شناخت ناصرخسرو و مضامین دیوانش باز بدون شناخت آرا و عقاید و اصطلاحات این فرقه شیعه، ممکن نیست. در فصل سوم چهارده قصیده و چند قطعه از دیوان ناصرخسرو انتخاب نموده و شرح کرده‌ایم. معیار انتخاب این اشعار، ذوق و سلیقه و دل است؛ هر چند - اگر نگویم همه - اکثر قصائد ناصرخسرو برای من زیبا و عالی است و دلپسند؛ اما بالخصوص قصایدی را بیشتر می‌پسندم که

در آن رنگ حسب الحال و واگویه‌های درونی شاعر بیشتر از تبیین عقاید مذهبی‌اش و مضامین پند و اندرز باشد. آرزو دارم که با بهبود و سامان بازار نشر بتوانم هفتاد - هشتاد قصیده دیگر را نیز در آینده گزارش کنم چرا که به نظرم دیوان ناصر خسرو حداقل صد قصیده عالی دارد؛ عالی هم از حیث صورت و هم از حیث معنی.

وَقَعْنَا اللَّهُ بِهِ

تبریز - پاییز ۱۳۹۵